اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

**عرض شد در این بابی که مرحوم صاحب بصائر راجع به تفویض إلی الائمة فرموده بودند آخرین حدیث این باب 13:**

**حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ**

**در بعضی از نسخ بن عبدالله هم دارد**

**عَنْ عُبَيْسِ بْنِ هِشَامٍ**

**متعارف در ضبطش عبیس است، من فکر می کنم عُبَیِّس باید باشد، چون مصغر کلمه عباس است. طبق قاعده باید عُبَیّس باشد.**

**عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ‌ سَأَلْتُهُ عَنِ الْإِمَامِ فَوَّضَ اللَّهُ إِلَيْهِ كَمَا فَوَّضَ إِلَى سُلَيْمَانَ فَقَالَ نَعَمْ**

**بعد ایشان شرحی می دهد:**

**وَ ذَلِكَ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَهُ عَنْ مَسْأَلَةٍ**

**ایشان می گوید شأن نزول این مطلب این بود:**

 **فَأَجَابَهُ فِيهَا وَ سَأَلَهُ آخَرُ عَنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ**

**آنی که الان ما در روایات ما داریم آن شخص واحد است و آن موسی ابن اشیم است، در این چند تا روایتی که در تفویض است.**

**فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلِ ثُمَّ سَأَلَهُ آخَرُ مِنْ تِلْكَ الْمَسْأَلَةِ فَأَجَابَهُ بِغَيْرِ جَوَابِ الْأَوَّلَيْنِ ثُمَّ قَالَ هَذَا عَطَاؤُنَا فَأَمْسِكَ أَوْ أَعْطِ بِغَيْرِ حِسَابٍ**

**در قرآن نداریم، فامنن او امسک بغیر حساب، اعط نداریم. بعد هم فرمود:**

**وَ هَكَذَا هِيَ فِي قِرَاءَةِ عَلِيٍّ**

**که در قرائت امیرالمومنین این طور است. قبولش خیلی مشکل است. حالا فی قراءة علی که مراد این باشد ممکن است اما این قرائت نه.**

**قَالَ قُلْتُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ فَحِينَ أَجَابَهُمْ بِهَذَا الْجَوَابِ يَعْرِفُهُمُ الْإِمَامُ فَقَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا تَسْمَعُ اللَّهَ يَقُولُ فِي كِتَابِهِ‌ إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ‌**

**اینهایی که می توانند از ظواهر اشخاص امور را بشناسند و پی ببرند و باطن را بفهمند.**

**وَ هُمُ الْأَئِمَّةُ وَ إِنَّها لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ‌**

**این روایات را داریم، یعنی بابی دارد، به نظرم اصلا در کافی بابی است که مراد از متوسمین ائمه هستند. و به سبیل مقیم هم اینهاست.**

**لَا يَخْرُجُ مِنْهَا أَبَداً**

**راهی است دائمی، اقامت یعنی دائمی.**

**ثُمَّ قَالَ نَعَمْ إِنَّ الْإِمَامَ إِذَا نَظَرَ إِلَى الرَّجُلِ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ لَوْنَهُ**

**لونه بعید است مراد باشد، شاید ابیه بوده، لونه معنا ندارد.**

**وَ إِنْ سَمِعَ كَلَامَهُ مِنْ خَلْفِ حَائِطٍ عَرَفَهُ وَ عَرَفَ مَا هُوَ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ‌ وَ مِنْ آياتِهِ خَلْقُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ اخْتِلافُ أَلْسِنَتِكُمْ وَ أَلْوانِكُمْ**

**شاید لونه از این جهت است.**

**إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِلْعالِمِينَ‌ فَهُمُ الْعُلَمَاءُ**

**این هم بابی دارد که مراد از علماء در روایات خصوص ائمه علیهم السلام است.**

**وَ لَيْسَ يَسْمَعُ شَيْئاً مِنَ الْأَلْسُنِ تَنْطِقُ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ بِهِ‌**

**در کافی دارد شیئا من الامر.**

**تَنْطِقُ إِلَّا عَرَفَهُ نَاجٍ أَوْ هَالِكٌ**

**این ذیل نشان می دهد که مراد از تفویض یعنی به حسب صلاحیت افراد جواب می دهد، نه آن تفویضی که تشریعی باشد.**

**فَلِذَلِكَ يُجِيبُهُمْ بِالَّذِي يُجِيبُهُمْ بِهِ‌**

**جواب هایش هم مختلف است چون افراد را کاملا دقیقا می شناسند لذا جواب های مختلف می دهند. مثلا به قدر فهمش، عقلش، ایمانش، چقدر به اهل بیت اعتقاد دارد یا ندارد. طبق همان جوابی که مناسب با او است.**

**یکی از حضار: اگر احکام را بگوییم تشریع است که مناسب حال افراد احکام است.**

**آیت الله مددی: بعید است مناسب حال افراد باشد، تفویض یعنی حکمی را جعل کرده باشد.**

**به هر حال این روایت مبارکه علی تقدیر قبولش، اولش دارد که سوال مختلف است. بعد در آخر دارد که نحوه جواب امام فرق می کند به خاطر حالاتی که اینها دارند. این حدیث مبارک. حکم یکی است، فقط نکات اجتماعی دارد.**

**آن وقت این حدیث در کتاب کافی هم آمده که حالا بعد احادیث کافی را می خوانیم. بعد هم در اختصاص آمده است. به لحاظ سندی الحسن ابن علی ابن عبدالله حالا باشد یا نباشد. در کتاب اختصاص الحسن ابن علی ابن مغیره نوشته است. هر دو یک نفر است، سابقا مفصلا به مناسبت های مختلف عرض کردیم که عبدالله ابن مغیره، مغیره به نحو اسم فاعل است. عبدالله ابن مغیره از اجلای اصحاب است، از اصحاب اجماع است، در حقش هم ثقة گفته اند و توضیحاتی را عرض کردیم، فقط احتمال دادیم که یک مقدار روایاتش شاذ باشد، فعلا هم روایاتی از ایشان داریم که شاذ است، منحصر به ایشان است. ایشان نوه ای دارند که در قم مشایخ قم از ایشان نقل می کنند. حالا نمی دانم قم آمدند یا مشایخ از ایشان، به نام حسن، الحسن ابن علی. در صدوق هم هست، در غیر صدوق هم هست، الحسن ابن علی، ایشان مستقیم نوه اش است، الحسن ابن علی ابن عبدالله، نه این که از خاندان باشد، الحسن ابن علی ابن عبدالله، ایشان هم توثیق شدند که در این سند مرحوم صفار از این نوه نقل می کند. الحسن ابن علی ابن عبدالله، توثیق شدند اما یک مقداری باز هم این همان مشکل را دارد یعنی خیلی روایاتش جا افتاده نیست.**

**عن عبیس ابن هشام، عباس ابن هشام، عرض کردیم ایشان ثقه است، حالا می گویند اسمش هم چون ما داریم، روات دیگه هم داریم که هم اسم مصغر آمده و هم مکبر آمده.**

**یکی از حضار: برای ایشان از برقی است، ابن بته و حسن ابن حمزه.**

**آیت الله مددی: عرض کردم چون بحث ما بنا نیست که در مباحث رجالی و نکاتی باشد، فقط اشاره کردیم خود این اشاره هم احتیاج به صحبت های مفصل دارد، بحث این است که اجمالا روایتش خالی از یک نوع و إلا ایشان ثقه است، هم خودش و هم جدش و هنوز هم نمی دانیم چرا مرحوم عبدالله ابن مغیره روایات شاذ را نقل کرده.**

**عن عبیس ابن هشام و کرارا هم عرض کردیم از نوفلی که بگذریم تنها شخصیتی که از اصحاب ما مشهور است و از سکونی نسبتا زیاد نقل کرده همین عبدالله ابن مغیره است که این هم به خاطر همان شذوذ است که عرض کردیم دارد. و إلا غیر از نوفلی مثلا فرض کنید جمیل ابن دراج یکی است، مثلا یک یا دو روایت دارد، کسی نسبتا زیاد نقل کرده همین عبدالله ابن مغیره است. نوفلی که عمده کتاب سکونی را نوفلی نقل کرده. بعد از نوفلی، البته با فاصله، مثلا بالای 75 درصد تا شاید 80 درصد روایت سکونی از طریق نوفلی است. هفت هشت درصدش از طریق عبدالله ابن مغیره است، این نسبت را ما در غیر از ایشان از امامیه معروف ما نداریم. از مشاهیر نداریم. منحصر به همین عبدالله ابن مغیره است. عرض کردم بخواهیم این ها را شرح بدهیم طول می کشد.**

**عن عبدالصمد ابن بشیر**

**عبدالصمد ابن بشیر ثقه است و محل اشکال نیست، بزرگوار است. این همانی است که گفتند که روی عن الثقات و رووا عنه إلی آخر کلام. عن عبدالصمد ابن بشیر، عن عبدالله ابن سلیمان. ظاهرا عبیس ابن هشام از عبدالصمد ابن بشیر فقط همین روایت باشد.**

**عن عبدالله ابن سلیمان، این جا عبدالله ابن سلیمان تشخیص داده نشد. قبلا هم عرض کردم ما الان عده ای از روایات داریم که توش عبدالله ابن سلیمان است. بعضی نسخ عبدالله ابن سنان است. بعضی هایش هم عبدالله ابن مسکان است. یک مشکل این جا این است که این سه تا اسم گاهی با همدیگر اشتباه شدند. عبدالله ابن سلیمان و عبدالله ابن سنان. به هر حال این روایت به لحاظ رجالی الان مشکل خاصی ندارد، جز همین عبدالله ابن سلیمان که اگر ایشان باشد عن ابی عبدالله علیه السلام. بله این الان تشخیصش مشکل است.**

**سابقا عرض شد که برای تشخیص این اسمای مشترکه راه هایی طی شده و ذکر شده. من اولا توضیحا خدمتتان کرارا عرض کردم، اصطلاحا رجال جزء علوم اعتباری حسابش می کنند و علوم اعتباری به حسب نیازی که پیدا می کند بر اثر گذشت زمان توسعه پیدا می کند. به خلاف علوم حقیقی، فرض کنید طب از علوم حقیقی است. این راجع به دست و پا و قلب است، این بالاخره از دو هزار، سه هزار سال قبل تا الان که راجع به این مطالب نوشتند همان طور است، خب خواهی نخواهی دقت و عمق بحث و پیدا کردن نتایج جدید و آزمایش، اینها فرق می کند و إلا اصلش قلب است، قلب قلب است و مغز هم مغز است و دست هم دست است و إلی آخره اما در علوم اعتباری مطالب دیگه اضافه می شود و لذا این بحثی را که در کفایه هم دارد که تمایز علوم به اغراض و اهداف است، مرحوم آقاضیا هم دارد، این در علوم اعتباری درست است، در علوم حقیقی نه. مرحوم آقای بجنوردی هم در کتابشان نوشتند. من هم از ایشان کرارا شنیدم که این حرفِ آقاضیا مال من است، من به آقاضیا گفتم، ایشان خوشش آمد در مقالات آورد، در مقالات هم آقاضیا این حرف را دارد که علوم اعتباری به اغراض است. این بحث اجمالا درست است حالا تفصیلش به جای دیگه باشد. اما اجمالا این بحث اصولا درست است. اصولا چون عرض کردم ما الان در قرن پانزدهم هجری هستیم، می توانیم به مجموعه کار هایی که علمای شیعه یا علمای اسلام در جهات مختلف و علوم مختلف حوزوی شده با یک نظر بیشتری نگاه بکنیم.**

**عرض کردیم از همان قرن اول و دوم که روایات مطرح می شود و از عهد صحابه هم مطرح می شود، روایات را بیشتر به شأن خود شخص نگاه می کردند که اصطلاحا ما به آن شان فقاهت گفتیم. از قرن دوم تدریجا روی حکایت می روند، خب این جا که روی حکایت رفت کارهایی که انجام شد اول وثاقت بود که این ناقل ثقه است یا ثقه نیست. اهل بدعت است یا نه؟ صحیح المذهب است یا نه؟ إلی آخره، مباحثی که به اوصاف راوی بر می گردد که عرض کردیم احتمالا از سال های 130، 140، 150 شروع شده باشد و گفته شده اولش هم شعبة ابن الحجاج بصری است که این مسائل را مطرح کرد یعنی اول بحث رجال همین وثاقت بود، صفات راوی بود. تدریجا فرض کنید چهل سال بعدش بحثی پیش آمد که خبر مرسل را قبول نکنیم. ادعا می کنند اولین کسی که این بحث را مطرح کرد شافعی در رساله اش است. من تازگی نگاه نکردم، سابقا دیدم، پانزده صفحه، بیست صفحه، شافعی این مسئله را خیلی مفصل در رساله دارد که خبر مرسل قابل قبول نیست، مخصوصا قبل از ایشان مثل ابوحنیفه به بعضی از اخبار مرسل اعتماد می کرده. بحث معروفی بینشان است که حالا نمی خواهم وارد بحث بشوم. طبیعتا اگر بنا شد به خبر مرسل عمل نشود خواهی نخواهی بحث طبقات پیش آمد، خواهی نخواهی دیگه، چون بناست مرسل یعنی این طرف از او شنیده باشد پس اگر آن را درک نکرده می شود مرسل، طبقه اش به او نخورد مرسل می شود. وقتی که بنا شد خبر مرسل، دقت کردید؟ هی یواش یواش گفت الحاجة ام الاختراع، به قول ضرب المثل عربی، وقتی که بنا شد خبر مرسل قابل قبول نباشد طبیعتا بحث شناخت طبقات آمد. خب طبیعتا در قرن سوم، چهارم، مخصوصا چهارم، روات زیاد شدند، توضیح اسماء مشتبهه پیش آمد، تشخیص اسماء مشترکه پیش آمد و هلم جرا، هی تدریجا در مباحث رجالی این بحث ها اضافه شد یعنی بحث هایی مثل مشترک در قرن سوم به بعد است. اواخر، چرا؟ چون زیاد شدند، اسم ها زیاد شد، حتی توضیح مشتبه هم داریم، خود ما هم داریم، مثلا این جَریر است، جُریر است، حَریز است، چون مخصوصا آن اوائل نقطه هم درست مطرح نبود، حسن است، حسین است، جعفر، حسن، حسین، حفص، اینها با هم اشتباه می شدند. هیثم، هشیم، هشام، هاشم، اینها اسمائی بودند که ظاهرا به هم ربطی هم ندارند، اینها باز به هم اشتباه می شوند به خاطر نقطه و هم به خاطر آن که دندانه ها را کم و زیاد بکنند، مثلا هاشم و هشیم را مثل هم می نوشتند، با هشام مثل هم می نوشتند چون الف متوسط در خط کوفی و بعدها هم تا یک مقداری در خط بعدی وجود نداشت الف متوسطه، هاشم و هشام را هشم می نوشتند، آن وقت با قرائت باید معلوم بشود که این هاشم است یا هشام است. این الف بعد از هاء است یا الف بعد از شین است. و هلم جرا، پس دقت بفرمایید در میان اهل سنت چون رواتشان هم زیاد بود دیگه این از همان قرن سوم دیگه راه افتاد، دقت کردید چی شد؟ این توضیح اسماء مشترکه بلکه بیان اسماء مشتبهه که این حریز است یا جریر است مثلا، اسمای مشتبهه، اصلا کتابها تالیف کردند و انصافا خیلی کار کردند، در میان اصحاب ما این بحث نبوده کلا، یعنی در میان اصحاب ما این بحث توضیح و تعریف اسمای مشترکه نبوده. تقریبا اولین کسی که داریم که ضبط این اسماء را کرده، حالا مشترک یا غیر مشترک، مرحوم ابن داود در رجال است. چون ایشان یکمی طبقة بر علامه مقدم است و هر دو شاگرد ابن طاووس هستند، ابن داود که رجال را نوشته ایشان ضبط دارد در قرن هفتم، دقت کردید چقدر دیر شده؟ چون ما هم کم داشتیم، انصافا هم آن مقدار عددی که روات آنها داشتند و اشتباهات، ماها کمتر داشتیم، آنها بیشتر داشتند، و مرحوم علامه هم تا یک مقداری آوردند. بعد دیکه در بین اصحاب ما این شد، حتی اخیرا عرض کردم مرحوم، البته زیاد نوشتند، یکی از کارهای اساسی مرحوم جامع الروات، مرحوم میرزا محمد اردبیلی رحمه الله در جامع الروات، همین است، اسمائی که در اسانید ما مشترک است ایشان در جامع الروات معین کرده، البته فرض کنید در روایت عبدالله ابن سلیمان آمده، ایشان در ترجمه عبدالله ابن سلیمان سیرفی آورده و یک مقداری از اشکالاتی که به مرحوم آقای اردبیلی هست همین است که ایشان تشخیصش، اولا این کار فنی نیست یعنی این کار را آقای خوئی فنی تر انجام دادند. آقای خوئی اسم را همان طور که هست آوردند، بعد می گفتند مراد این است اما مرحوم جامع الروات در ذیل آن عنوان آوردند، نگفتند مراد این است. خب این کار آقای خوئی فنی تر است. بطبیعة الحال این کار ایشان فنی تر است. به هر حال یکی از مشکلاتی که ما اصولا الان داریم و طبعا در زمان ما امکان حل این مشکل به راه های دیگری است چون ما مصادر یبشتری پیدا کردیم، کتب بیشتری پیدا شده، نسخ خطی نسبتا زیادتری پیدا شده است و یک کار اساسی است یعنی انصافا این مسئله، فرض کنید مثلا در کتب اربعه نیامده عبیس ابن هشام از عبدالصمد لکن این جا آمده، این هی مسائل طبقات و اینها را ما خیلی بهتر می توانیم الان حکم بکنیم. این عبدالله ابن سلیمان متاسفانه در این طبقه آمده و انصافا بینی و بین الله تشخیصش که آدم اطمینان پیدا بکند خیلی مشکل است، انصافا فوق العاده این تشخیص مشکل است و عرض کردیم اگر آن راهی را که ما پیشنهاد کردیم که هر عنوانی که آمده مصدرش هم یعنی جایش را هم بنویسیم، یک مقداری حل مشکل می شود. عرض کردم یک مقداری از حل مشکل به این است که اختلاف مصادر است که عبدالله ابن سنان یا سلیمان است، خب حالا آن جای خودش.**

**بعد از آن مطلب یک چیزی که هست ایشان در چند تا روایت، عددش هم بد نیست، چهل و خرده ای، شاید سی چهل تا روایت است. در فقط کتب اربعه اسم عبدالله ابن سلیمان آمده که هیچ قیدی هم ندارد، لذا این یک مقداری مشکل می شود. در مصادر حدیثی ما سه تا یا چهار تا یا پنج تا، عبدالله ابن سلیمان سیرفی آمده، دو سه تا هم عبدالله ابن سلیمان عامری است، غیر از این دیگه عنوانی نیامده. در کتب رجال ما هم مطلق آمده و هم عامری هم آمده، سیرفی هم فکر می کنم، حالا دقیقا نمی دانم. آن وقت کتب رجالی ما در این جهت، فقط برقی هست. مرحوم شیخ این آقا را هم در اصحاب حضرت سجاد اضافه کرده و در کتب فهارس منحصرا در رجال نجاشی آمده است. اصولا رجال شیخ بعضی جاها بیشتر از شیخ دارد، این جا از جاهایی است که نجاشی منفرد است، مرحوم شیخ ایشان را نیاورده. عبدالله ابن سلیمان سیرفی و حالا می خواهید عبارت ایشان را بخوانید.**

**یکی از حضار: مولی کوفیون روی**

**آیت الله مددی: مولی کوفیون، از آن طرف ایشان نسبش را ننوشته، فقط نوشته عبدالله ابن سلیمان السیرفی، مثلا از چه عشیره ای است را ننوشته، آن وقت لذا احتمال دارد کلمه مولی در این جا به معنای عبد باشد. چون اگر گفت مثلا العجلی مولا، یا مولاهم، یا مولی لهم. دقت کردید چی می خواهم بگویم؟ چون گاهی مراد از مولا طرف حر است لکن خودش را با ولاء به بنی فلان برده است، مثل زراره، زراره اصالتا رومی است لکن از بنی شیبان است، لکن بالولاء.**

**یکی از حضار: زراره اصالتا از کجاست؟**

**آیت الله مددی: روم شرقی، ترکیه، بیزانس. از ترکیه فعلی،**

**علی ای حال ایشان اساسا عرب نیست، لکن به ولاء، چون متعارف این بوده که خودشان را به یک عشیره ای منتسب می کردند و ولاء درست می کردند و این که ایشان می گوید فلان مولی، عادتا باید مرادش عبد باشد عادتا چون اسم عشیره را نبرده که بگوید مولای آن عشیره است. دارد فقط عبدالله ابن سلیمان السیرفی، سیرفی که شغل است، صراف بوده، این که شغل ایشان است اما این که از چه عشیره ای است عادتا نباید مراد از مولا به معنای ولاء باشد، عادتا این طور است. حالا نجاشی اشتباه کرده و حواسش نبوده آن بحث دیگری است. عادتا باید این مولی در این جا علی خلاف القاعده، گاهی مراد از قاعده عبد است، ظاهرا باید عبد مراد باشد و إلا با ولاء که نمی سازد، این که ولای بنی فلان، این که نمی سازد چون بنی فلانی را اسم نبرده که حالا بخواهیم بگوییم مولی.**

**یکی از حضار: عن جعفر ابن محمد علیه السلام**

**آیت الله مددی: ایشان فقط از امام صادق. البته آقای خوئی هم دارد و من هم الان عرض کردم، رجال برقی، این کتابی که الان به اسم رجال برقی چاپ شده و اولین بار هم مرحوم آقای محدث ارموی چاپ کردند، چاپ بدی هم نیست، خوب است. علی ای حال این کتاب ظاهرا طبقات است. یک شرحی دارد که چون الان مناسب نیست، ظاهرا مرحوم برقی پسر دو کتاب دارد، یکی طبقات و یکی رجال. این برای اولین بار ما احتمال دادیم چون ندیدم کسی بگوید، حالا این هم شرحی دارد، نمی خواهم الان وارد بشوم که مراد از رجال فهرست باشد، طبقات همین رجالی است که الان چاپ شده. اخیرا هم این کتاب رجال برقی به اسم کتاب الطبقات چاپ شده، اسم صحیحش باید طبقات باشد. حالا من رجال گفتم همین غلطی که الان مشهور است، آقای خوئی هم که رجال نوشته اسم محدث ارموی را هم به اسم رجال چاپ کرده است لکن ظاهرا این طبقات است، نکته ای را که ما اضافه کردیم که ندیدم کسی متنبه شده باشد، رجال ایشان فهرست باشد، این هم یک شرحی دارد که الان از محل بحث ما خارج است.**

**یکی از حضار: از کوفی فرمودید از این قرینه معلوم می شود که عبد نبوده؟**

**آیت الله مددی: بوده، مولی.**

**یکی از حضار: کوفی.**

**آیت الله مددی: کوفی مال اهل کوفه است، سیرفی که شغل است، کوفی که اسم شهر است، اولش نگفته العجلی، الشیبانی تا بگوید مولی یعنی مولای آنها. مولای بنی فلان. اساسا از آن ها نیست. اگر اساسا از آن ها نبود مولی نمی گفت یعنی اساسا از آن هاست، عربیٌ صمیم، بعضی وقتها مرحوم نجاشی می گوید صمیم و بعضی وقت ها صلیب، صلیب یعنی اساسا عرب است، مولی نیست.**

**یکی از حضار: له اصلٌ روی اخبرنا**

**آیت الله مددی: له اصلٌ رواه، این خیلی تعبیر عجیبی است، له اصلٌ، رواه دیگه چیست؟ نمی فهمیم. کلمه اصلٌ رواه را نمی فهمیم چیست.**

**خدمتتان عرض کنم من چند بار عرض کردم مرحوم نجاشی اصولا به طور کلی اصول را نام نمی برد. اصولا یعنی طریقه ایشان. و عرض کردیم سرّش نکته ای ندارد که حالا این تضعیف اصول باشد. نجاشی کتابش فهرست مصنفات اصحابنا است، دقت کردید؟ اسم کتابش در جزء دوم نجاشی است، نجاشی را که الان چاپ جدید شده باز کنید اولش ندارد. وسط هایش نوشته جزء دوم، آن وسط هایش را نگاه بکنید اول آن وسطش نوشته و بعد هذا فهرست مصنفات اصحابنا، مرحوم نجاشی فهرست مصنفات نوشته. پس طبیعتا ناظر به اصول نیست. مرحوم شیخ فهرست مصنفات شیعه و اصولهم نوشته، اصلا موضوع کتاب این است. این را خیال نکنید اشتباه شده یا حواشش نبوده لکن عجیب این است که نجاشی با این که موضوعش نیست چند تا، پنج تا یا شش تا اصل است، شیخ نزدیک 69، 70، 71 تا دارد اما نجاشی کلا و انفراد هم دارد. این هم خیلی عجیب است مثلا این جا له اصلٌ، اصلا شیخ طوسی شرح حال ایشان را کلا نیاورده است. عرض کردم انفراد نجاشی است. یکمی امور به هم خورده. شیخ باید اصول را بیاورد ولی ایشان آورده. شیخ این جا اصلا کلا نیاورده و بعد هم کرارا عرض کردیم، خیلی جاها مرحوم نجاشی از استادی نقل می کند که شیخ از او نقل نمی کند. اصطلاحا منفردات نجاشی است. حدودا هفده هجده تا استاد است که شیخ از آن ها نقل نمی کند. این احمد ابن عبدالواحد که اسمش را نوشته این مشترک است. احمد ابن عُبدون یا احمد ابن عبدالواحد، این از مشایخ مشترک بین شیخ و نجاشی است، این را هم هنوز نفهمیدیم که چرا شیخ نیاورده و بعد هم عبارت نجاشی را هم نفهمدیم، حالا اگر کسی بعدا فهمید له اسمٌ رواه یعنی چه؟ له اصلٌ رواه، خب معلوم است اصل روایت است یعنی مراد این است که رواه خود ایشان رواه؟ خب معلوم است اصل روایت از ائمه علیهم السلام است. این خیلی تعبیر عجیبی و غریبی است، له اصلٌ رواه، بعد می گوید اخبرنا ابن عبدون، وارد طریقش به ایشان می شود.**

**یکی از حضار: آخرش هم که این طریق تمام می شود می گوید حدّثنا عبدالله ابن سلیمان بکتابه.**

**آیت الله مددی: نه ابراهیم ابن سلیمان. قبلش ابراهیم ابن سلیمان است.**

**علی ای حال این هم یک چیز عجیب غریبی است یعنی واقعا هر چه ما فکر کردیم. آخه می گویند اصل آنی است که مجرد روایات است، تالیف نباشد. اصطلاحا این را می گویند، له اصلٌ رواه یعنی چه مثلا؟ نمی فهمیم. به هر حال مگر احضار روح نجاشی باشد که ببینیم ایشان چه اراده ای کرده است. به حسب ظاهر که چیزی به دست ما نمی آمد. بله من خودم احتمال دادم همان طور که ایشان هم احتمال دادم. البته در حد احتمال، البته احتمالی که ما می دهیم یک شعری مرحوم آقای شیرازی دارد، و تبننت و ظن الاعمی، گفت من ظن بردم و ظن ما مثل یقین است، احتمال می دهم سقطی در این جا شده، احتمالی که من می دهم این است که در این جا سقطی شده لذا به لحاظ ویرایش هم اگر بخواهید این کتاب را چاپ بکنید، چون مثلا له اصلٌ رواه، نقطه می گذارند و بعد می گویند اخبرنا، یک مقداری سفید بگذارند و بعد نقطه بگذارند، اشاره به این است. رواه حمید باید باشد. له اصلٌ رواه حمید، فکر می کنم این است.**

**یکی از حضار: باید جعفر ابن علی باشد.**

**آیت الله مددی: نه راویش آنی که رجال دارد حمید است. آخری را حساب نمی کنند، در فهرست حمید بوده. عرض کردیم مرحوم نجاشی در حمید ابن زیاد، و ما تقریبا در کوفه کسی که فهرست دارد یا رجال یعنی تقریبا در آن زمان منحصر در حمید است. حمید ابن زیاد که ایشان واقفی هم هست. آخرین شخصیت علمی واقفیه هم هست، نجاشی در شرح حالش نوشته کتاب الرجال اما در اثنای کتاب می گوید ذکره حمید فی فهرسته، ظاهرا همین رجال مرادش فهرست باشد که در بقیه هم گفتیم. ظاهرا مرادش همین باشد. این شاید مرادش این بوده له اصلٌ رواه حمید، حمید افتاده است. یا خود ایشان سفید گذاشته بوده که بعد اضافه بکند. به ذهن من قویا می آید که این جا، آن وقت اگر نکته این باشد که رواه حمید، معلوم می شود که ایشان یک مقداری ابهام در صحت این مطلب دارد. وقتی به حمید نسبت داده شد. وقتی بگوید له اصلٌ رواه حمید، اگر می گوید له اصلٌ خوب بود، واضح بود که قبول کرده اما وقتی که گفت له اصلٌ رواه حمید یعنی این در فهرست حمید آمده، من خودم هنوز تامل دارم که این ثابت باشد یا نباشد، اگر این باشد یک تردیدی است از مرحوم نجاشی لذا گفتم اقلا این را هم امروز بگوییم، این خیلی بحث لطیفی هم هست، خود بنده شخصا هنوز عقیده ام، تا مدت ها هم برای ما مبهم بود که اصلا له اصلٌ رواه یعنی چه؟ اخیرا بعد از فکر زیاد و حدس و ظن قوی و اینها که مراد ایشان این باشد رواه حمید، اصلی است که حمید. حالا شیخ هم چرا نقل نکرده این هم خیلی عجیب است با این که طریقش استاد ایشان هم هست و این اشعار شاید به این باشد که ایشان اشکال دارد، اولا من یک بحثی را قبل از این که توضیح بیشتری عرض بکنم. ما احتمال دادیم اصطلاح اصل اساسا از ابداع واقفی ها باشد، خوب دقت بکنید، چون هیچ کس تا حالا نگفته این را ما برای اولین بار احتمال دادیم چون واقفی ها به امام حی که مراجعه نکردند، به روایات مراجعه کردند. آن وقت می گفتند که اصل این است چون واقفی ها به حضرت رضا مراجعه نکردند، به حضرت جواد مراجعه نکردند، طبعا احکام را از کجا می گرفتند؟ به کتاب حریز یا به کتاب ابن ابی عمیر برگشتند، به روایات برگشتند چون عرض کردیم شواهد ما کاملا واضح است که کلمه اصل در مصطلح ما از قرن دوم شروع شده، اواخر قرن دوم، یعنی زمان حضرت رضا تقریبا، کلمه اصل، البته عرض کردم این ها مطالبی است که گفته نشده است، اینها بحث های لطیفی هم هست، خیلی بحث کردند که فرق بین اصل و کتاب و نوادر و مصنفات چیست لکن ما اضافه بر آن تاریخش هم به ذهن ما فعلا این جور می آید یعنی اولین کسی که کلمه اصول را درباره اش بکار بردند احمد ابن هلال است که متولد 180 است، فرض کنید زمان حضرت رضا که دیگه سن طلب حدیث بوده، بیست ساله بوده و متوفای 267 است. علی ای حال عمر نسبتا طولانی هم دارد.**

**احمد ابن هلال اولین کسی است و لذا من احتمال قوی می دهم واقفیه در واقع به جای رجوع به امام حی چون منکر امامت بودند، رجوع به کتب کردند به عنوان اصل، اصل این است، این ها احتمالاتی است که بنده عرض کردم، آن وقت این جا شاید نظرش به این است که این اصل در میراث های واقفی آمده، مطلق نیامده.**

**یکی از حضار: شاید هم به خاطر این نیاورده.**

**آیت الله مددی: شاید هم، نمی دانم. همه هنر ما این است که پدیده ها را نشان بدهیم، تفسیرش مال شما، حالا هر تفسیری می خواهد بفرمایید به شما بر می گردد.**

**این نکته که له اصلٌ رواه که عبارت گیر دارد، انصافا نمی خورد یعنی عبارت غلطی به نظر می آید، اگر حمید را اضافه بکنیم درست می شود و معلوم می شود که نجاشی هم در ثبوت اصل اشکال داشته، روشن شد؟ به خلافی که الان آقایان نسبت می دهند. آقایان خیال می کنند که نجاشی آن اصل را اثبات کرده. با این تقریب بنده به عکس می شود، معلوم می شود ایشان اشکال داشته نه این که اثباتش کرده است. این اصل را فقط حمید نقل کرده و اگر این اشکال را قبول بکنیم که حمید از بزرگان واقفیه است، عرض کردیم ما در شخصیت علمی در میان واقفیه بعد از حمید کسی را به این درجه نداریم. آخرین شخصیت علمی و فقاهتی و روایتی و فهرستی و رجالی است که ما از واقفیه می شناسیم، متوفای 310، کلینی هم میراث های ایشان را زیاد نقل کرده، حمید ابن زیاد. خواب هم می بیند در کربلا فوت می کند، کوفه را ول کرد و به کربلا رفت و همان جا هم فوت کرد. علی ای حال ایشان بزرگترین شخصیت علمی واقفیه است که ما فعلا می شناسیم لذا ما می گوییم واقفیه تقریبا بعد از ایشان از نظر علمی دیگه توقف کرد، توقف به واقفیه تا زمان ایشان است. آن شخصیت علمیش ایشان است و دیگه بعد از ایشان را نمی شناسیم.**

**اگر این جور که من عرض کردم درست باشد بیشتر به شبهه می خورد، سرّ این که به قول شما هم شیخ نقل نکرده شاید این بوده، به هر حال نمی دانیم. این یک مطلب.**

**حالا عرض کردم در مباحث فهرستی نباید همان جا را نگاه کرد، باید مجموعه کار، یعنی یک کاری بشود روی مجموعه کار. این حمید از طریق ابراهیم ابن سلیمان از ایشان نقل می کند. این ابراهیم ابن سلیمان را در معجم آقای خوئی بیاورید. شیخ بهتر دارد.**

**یکی از حضار: إبراهيم بن سليمان بن عبيدالله بن خالد النهمي ـ بطن من همدان ـ الخزاز الكوفي، أبو إسحاق، كان ثقة في الحديث، يسكن في الكوفة في بني نهم، وسكن في بني تميم فقيل تميمي، وسكن في بني هلال ، ونسبه في نهم. له كتب**

**آیت الله مددی: ایشان توثیق کرده که کتب دارد. همین عبارت را از شیخ بیاورید.**

**یکی از حضار: و قال الشيخ : ابراهيم بن سليمان بن عبد [عبيد الله بن حيان النهمي- بطن من همدان**

**آیت الله مددی: همدان را عرض کردم، اینها مال یمن است، الان هم به همین اسم است، اطراف صنعاء است که محله همدان است. از کوه های اطراف صنعاء است**

**یکی از حضار: الخزاز الكوفي، أبو إسحاق، ثقة في الحديث، سكن الكوفة**

**آیت الله مددی: این که عبارت نجاشی بود.**

**یکی از حضار: شیخ ابو اسحاق ثقةٌ فی الحدیث، سکن الکوفة فی بنی تمیم و ربما قیل**

**آیت الله مددی: این هم که تتمه کلام نجاشی است.**

**یکی از حضار: نه این از شیخ است.**

**یکی از حضار: قالوا: ثم سكن في بني هلال، فربما قيل: الهلالي، و نسبه في نهم. و له من الكتب: كتاب النوادر**

**آیت الله مددی: در رجالش چیزی ندارد؟**

**یکی از حضار: ابراهیم ابن سلیمان بن حیان سکن ابااسحاق، الخزاز الهلالی. من بنی تمیم، روی عنه حمید بن زیاد اصولا کثیرة،**

**آیت الله مددی: ببینید پس بنابراین شیخ، روی حمید عنه اصولا کثیرة**

**یعنی یک مقداری از اصول ما اصولا توسط ابراهیم ابن سلیمان نقل شده است و این نقل هم در واقفیه است به تعبیر شیخ، چون شیخ، این را نجاشی ندارد، این مطلب را شیخ دارد که حمید ابن زیاد از ابراهیم ابن سلیمان اصول کثیره نقل کرده است، نجاشی این قسمت را متعرض نشده، اصولا این بحث را نیاورده. تالیفات خودش را آورده. له من الکتب اما روایاتش را نیاورده و بالفعل هم الان چه در فهرست شیخ و چه در فهرست نجاشی مواردی هست که حمید عن ابراهیم ابن سلیمان دارد. آیا این معنایش این است که اینها اصولی بوده که بین واقفیه قابل قبول بوده؟ و بین اصحاب. به هر حال اگر ما قبول بکنیم که واقفیه تاثیرگذار در تاسیس کلمه اصل بودند بلا اشکال استمرارش منحصر در واقفیه نبوده، بین اصحاب ما امامیه هم طبعا این اصطلاح جا افتاده است تا زمان شیخ. بعد از شیخ دیگه این اصطلاح از بین رفته است. اصول و مصنفات را تا زمان شیخ داریم، بعد از شیخ دیگه از بین رفته، اصول و مصنفات نداریم.**

**پس بنابراین احتمالی که ما، یکی دیگه هم هست، محمد ابن اسماعیل، اسماعیل ابن کذای قریشی، آن هم روی عنه حمید اصولا کثیرة، آن به نظرم دارد سی تا اصل، معلوم می شود که این ابراهیم ابن سلیمان مقداری از اصول را برای حمید فقط نقل کرده است.**

**یکی از حضار: احمد ابن محمد سلمه، آن هم هست، روی عنه حمید اصولا کثیره**

**آیت الله مددی: یکی دیگه هم محمد ابن اسماعیل قرشی است، آن هم هست. اسماعیل و قرشی را دارد.**

**یکی از حضار: قاسم ابن اسماعیل، یکنی ابا محمد المنذر روی عنه حمید بن زیاد اصولا کثیرا.**

**آیت الله مددی: بعد تضعیفش می کند، یا نجاشی تضعیفش می کند**

**علی ای حال خوب دقت بفرمایید ما الان یک جمله از اصول ما از همین راه حمید است، منحصرا از راه حمید است. یکیش هم از راه همین ابراهیم ابن سلیمان است، و اینها معلوم می شود خیلی بین اصحاب درست جا نیفتاده و لذا گفتم با شواهدی که ما الان داریم، این که شیخ می گوید روی عنه اصولا کثیرة این جا باید باشد له اصلٌ رواه حمید، روشن شد؟ این کلمه حمید را چرا ما داریم؟ حمید در فهرست خودش کتاب ایشان را توسط ابراهیم ابن سلیمان نقل کرده.**

**پس بنابراین یک مطلب این بود، حالا ما می خواستیم مطلب تمام بشود ولی برای روز شنبه ان شا الله تعالی ماند. یک مطلب دیگر این که آقای خوئی می فرماید همین عبدالله ابن سلیمانی که مطلق است در روایات مراد همین سیرفی است که نجاشی نوشته، چون صاحب کتاب است، این اصولا این بحث را ما می خواستیم مطرح بکنیم که حالا وقت نشد. مرحوم آقای خوئی یکی از راه هایی که برای تمییز مشترکات است را همین می دانند، مثلا در روایات عبدالله ابن سلیمان آمده نجاشی طریقش را به عبدالله ابن سلیمان سیرفی نوشته، کتاب نوشته، ایشان می گوید این سبب تمییز می شود. پس اگر در روایات عبدالله ابن سلیمان مطلق بود ینصرف به همین سیرفی که نجاشی طریق به ایشان آورده. دقت فرمودید؟ این هم نظر مبارک ایشان. این جا هم این مطلب را گفته و جاهای دیگر هم ایشان گفتند و آیا این مطلب برای تمییز مشترکات قابل قبول است یا نه؟ عرض خواهیم کرد که نه قابل قبول نیست. مضافا به این که ایشان یک روایتی را هم از کتاب صدوق می گوید که نمی رسیم، فردا ان شا الله تعالی.**

**صلی الله علی محمد و آله الطاهرین**